

بررسی تطبیقی خراسانی‌های ناصر خسرو و خاقانی

علی اصغر بشیری^۱

چکیده:

در ادب فارسی گاهی خاستگاه‌های جغرافیایی، انگیزه‌ی شاعران در سرودن شعر بوده است. علاقه به یک سرزمین و یا تنفraz یک سرزمین، مسائلی است که در شعر برخی از شاعران مطرح است. در این میان، خراسان از جایگاهی ویژه برخوردار است. دو شاعر توانای ادب فارسی، یعنی خاقانی و ناصر خسرو اشعار زیادی را در شوق خراسان سروده‌اند؛ اما انگیزه‌هایی که این دو شاعر در سرودن این اشعار داشته‌اند، متفاوت بوده و همین باعث شده که نگرش آنان به سرزمین خراسان با هم تفاوت‌هایی داشته باشد. در این مقاله به طور گذرا نقش جغرافیا در سروده‌های فارسی بررسی شده و سپس به مقایسه خراسانی‌های ناصر خسرو و خاقانی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: خراسان، ناصر خسرو، خاقانی، جغرافیا.

تعریف مسئله

انگیزه‌های جغرافیایی گاه در شعر بسیاری از شاعران و نویسندگان اهمیت زیادی می‌یابد. سرزمین خراسان از دیرباز از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و وصف این سرزمین در شعر بسیاری از شاعران و نویسندگان وجود دارد؛ اما دلایل پرداختن به موضوع خراسان در آثار هر کدام از شاعران و نویسندگان متفاوت است. ناصر خسرو خود خراسانی بود ولی در اواخر عمر خود، که به دلایل مذهبی از خراسان تبعید شده بود، اشعار بسیاری را درباره‌ی خراسان و خطاب به مردم آن‌جا سروده بود. یک قرن پس از او خاقانی نیز بارها در اشعارش اشتیاق سفر به خراسان را به تصویر کشیده بود. در واقع می‌توان در دیوان این دو شاعر قائل به وجود نوعی جدید از شعر شد که می‌توان آن‌ها را خراسانی نامید؛ اما انگیزه‌های دو شاعر، دلایل آن‌ها و احساسات آن‌ها در مواجهه با خراسان با یکدیگر شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند و از این رهگذر می‌توان جغرافیای خراسان را از دید دو شاعر در دو قرن متفاوت مورد بررسی قرار داد. دو شاعری که اتفاقاً از لحاظ شعری و سبکی تفاوت‌هایی بسیار باهم دارند و البته جغرافیای زیستی و حتی پایگاه اجتماعیشان هم با هم تفاوت‌هایی دارد و از همه این موارد مهم‌تر این که نحوه نگرش آن دو به جهان با هم متفاوت است. بررسی اشعار ناصر خسرو و خاقانی درباره‌ی خراسان نیز از همین راستا اهمیت می‌یابد. در اشعاری که این دو شاعر درباره‌ی خراسان سروده‌اند، نحوه نگرش دو شاعر را به یک سرزمین بیان می‌کند؛ این که ایدئولوژی‌های و احساسات هر کدام از این دو شاعر چگونه باعث می‌شود که هر یک از آنان نگاهی متفاوت به خراسان عصر خود داشته باشند.

www.anjomanfarsi.ir انگیزش‌های جغرافیایی در سرودن شعر

در ادب فارسی انگیزه‌های سرودن شعر غالباً عشق بوده است؛ حال ممکن است که این عشق آسمانی یا زمینی باشد. حجم بسیاری از دیوان‌های شاعران مملو از سروده‌های عاشقانه و عرفانی است. مدح، وصف طبیعت، هجو و در نهایت چند موضوع دیگر از مضامین اصلی شعر در ادب سنتی بوده و شاعران سروده‌های شورانگیزی در این زمینه‌ها دارند. در ادب معاصر هم هر چند مضامین اجتماعی و متنوع‌تری در اختیار شاعران نهاده شد، اما کماکان موضوعات عاشقانه نیز در ادب معاصر چشم‌گیر است.

برای سرودن شعر، هر شاعری انگیزه‌های گوناگونی دارد؛ مثلاً معشوقی که برانگیزاننده احساس شاعر است و یا ممدوحی که مادی یا معنوی این حس را در او بر می‌انگیزد؛ هم‌چنین حس نفرت، مسایل مالی و بسیاری از دلایل دیگر می‌تواند انگیزه‌های متفاوت برای شاعران در سرودن شعر ایجاد کند؛ اما این که جغرافیای یک منطقه تا چه حدی بتواند این حس را در شاعر برانگیزد تا حدی قابل تأمل می‌نماید.

جغرافیای مناطق به خودی خود در سروده‌های فارسی از چند جهت قابل بررسی است. عشق به کشور ایران: شاعرانی که برای ایران عاشقانه شعر سروده‌اند. در ادب کهن نام‌آورترین چهره در این زمینه فردوسی است. در ادب معاصر از مشروطه به بعد سرودن شعر برای ایران در میان شاعران از اقبال بسیاری برخوردار شد و بسیاری چون بهار، نسیم شمال، فرخی یزدی و بعدها کسانی چون اخوان و سیاوش کسرایی در این زمینه آوازه‌ای یافتند.

انگیزه‌های مذهبی: شاعران مقید به مذهب که درباره مکه و مدینه و سرزمین‌های مقدس شعر سروده‌اند. سروده‌های خاقانی در وصف کعبه در این زمینه بسیار نام‌بردار هستند.

رنگ و بوی اقلیمی: شاعرانی که ساکن یک منطقه جغرافیایی هستند و در اشعارشان رنگ و بوی محلی وجود دارد. مثل نیمایوشیج که رنگ و بوی مازندران در بسیاری از اشعارش وجود دارد.

زادگاه: شاعرانی که مستقیماً درباره زادگاهشان شعر گفته‌اند؛ مانند حافظ که درباره شیراز اشعاری دارد.

سرزمین‌های دیگر: گروه دیگر شاعرانی هستند که درباره‌ی منطقه‌ی جغرافیای دیگری شعر گفته‌اند و البته هر کدام می‌تواند انگیزه‌هایشان از این اشعار دلیل خاصی داشته باشد. مثل شاعرانی که در دوره‌ی صفویه، اشعاری در وصف هند سروده‌اند و حتی به آن سرزمین نیز مهاجرت کرده‌اند؛ اشعاری که ناصر خسرو و خاقانی در اشتیاق خویش به خراسان سروده‌اند، می‌تواند در این رده قرار گیرد.

سرزمین خراسان و اهمیت خراسانی‌های ناصر خسرو و خاقانی

سرزمین خراسان در دوران گذشته به سرزمین گسترده‌ای اطلاق می‌شده که امروزه بخش‌هایی از آن علاوه بر خراسان امروزی در افغانستان، ترکمنستان و تاجیکستان است. «این اسم در اوایل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌گردید و بدین ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثناء سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌گردید» (لسترنج، ۱۳۸۳: ۴۰۸). از لحاظ ریشه‌ی واژه‌ی خراسان نظرات گوناگونی پیرامون آن بیان شده است؛ یکی از این نظرات مشهور از فخرالدین اسعد گرگانی است که گفته:

زبان پهلوی هر کجا شناسد خراسان آن بود کز وی خورآسند
خورآسند پهلوی باشد خورآید عراق و پارس را خور زاو برآید
خراسان پهلوی باشد خورآیان کج‌آز وی خور آید سوی ایران

(فخرالدین گرگانی، ۱۳۳۷: ۱۲۸)

یاقوت حموی هم علاوه بر تکرار دوباره همین سخنان می‌گوید: «خراسان به معنی آسان‌خور باشد، زیرا که خور فعل امر از خوردن و آسان به معنی ساده است» (حموی، ۱۳۸۳: ۲۷۵).

خراسان در اساطیر ایران نیز اهمیت بسیار زیادی دارد؛ «ایرانویج و سیاوشگرد و انجمن امشاسپندان و رود دائیتی و وهرود و دریای افسانه‌ای سوور بنا به روایاتی در این ناحیه است. کنگ‌دژ در ناحیه خراسان بر کنار دریای فراخکرد قرار دارد. دشت پیشانسه نیز در آن ناحیه در کابلستان است. ... همه روشنان-ستارگان-از ناحیه خراسان در آسمان پدید می‌آیند... آرش تیر سرنوشت‌ساز خود را به ناحیه خراسان پرتاب کرد» (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

نخستین قیام‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان پس از اسلام نیز اولین بار در خراسان به پیروزی‌هایی دست یافت. قیام ابو مسلم خراسان از مهم‌ترین آن‌هاست. خواست‌گاه طاهریان، نخستین سلسله نیمه‌مستقل ایرانی در خراسان بود.

حملات همسایگان شرقی به سرزمین‌های اسلامی که بعدها نیز زمینه‌ساز حملات مغول‌ها شد، آوردگاه اصلی اش خراسان بود. همه این عوامل و بسیاری دیگر باعث شده که خراسان در فرهنگ ایرانی و به خصوص در ادب فارسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شود و در شعر و نثر بسیاری از شاعران نیز انعکاس یابد. از جمله بسیاری از این

موارد نیز در اشعار ناصر خسرو و خاقانی یاد شده است.

اماکن جغرافیایی در دیوان خاقانی

در دیوان خاقانی شروانی اماکن جغرافیایی از اهمیت بسیاری برخوردار هستند؛ «شهرها در دیوان خاقانی جایی برای خود باز کرده اند. در روح حساس و تأثیرپذیر او نسبت به اماکن بازتابی هست که می‌توان آن را مولود مشاعر خاقانی گفت» (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۲۳). استاد منوچهر مرتضوی می‌گوید: «با مطالعه تحلیلی دیوان خاقانی پی می‌بریم که اگر برای تصویر و مجسم ساختن زندگی مردم شروان و تبریز و حتی کلیاتی درباره گرجستان و ری و خراسان در قرن ششم منبعی وجود داشته باشد، کتاب‌های تاریخ نیست؛ بلکه دیوان خاقانی است» (مرتضوی، ۱۳۴۷: ۲۶۶)، و هم‌چنین تصریح کرده‌اند که: «نکته دیگر که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که استفاده از محتویات منابع ادبی در زمینه مسائل اجتماعی و تمدن باید با رعایت احتیاط صورت بگیرد و در نظر داشته باشیم که عدم رعایت روش علمی انتقادی (استقراء و تطبیق و مقایسه و تشخیص و استنتاج) در بهره بردن از این مواد چه بسا که باعث گمراهی خواهد شد» (همان: ۲۷۲)

خانم معدن‌کن اماکن جغرافیایی در دیوان خاقانی را به پنج دسته تقسیم کرده است: ۱- بلادی که خاقانی به آن‌ها سفر کرده و آن‌ها را دیده است مانند بغداد، عراق، مکه و مدینه و ... ۲- جاهایی که خاقانی شاید به آن‌ها سفر نکرده باشد ولی مسلماً با آن‌ها خوب آشنا بوده است مانند: خراسان و مصر و ... ۳- مراکز و ممالکی که در عصر خاقانی شهرت داشته‌اند مانند روم، یونان، شام و ... ۴- مناطقی که خاقانی تصادفاً از آن‌ها یاد کرده است مانند قیروان. ۵- سرزمین‌هایی در افسانه‌ها و داستان‌ها مانند بابل سران‌دیب. (معدن‌کن، ۱۳۷۸: ۶۹۱-۷۱۱) و خراسان در بخش دوم این تقسیم‌بندی قرار دارد که خاقانی شوق بسیاری برای سفر به آن‌جا داشته است.

خراسانی‌های خاقانی

اشارات متعدد خاقانی برای سفر به خراسان و اشتیاق او بدان سرزمین گویا برای ادیبان و تذکره‌نویسان گذشته چندان مهم نبوده است؛ «تا قرن بیستم میلادی آرزوی سفر خراسان خاقانی و مراحل مختلف این خواست و آرزو مورد بحث نبوده و در کتب مربوط به علم‌الرجال و جغرافیای تاریخی عادتاً ضمن بحث از شهر ری و گفت و گو در پیرامون اب و هوا و تب و بوی مشهور شهر ری نوشته خاقانی را شاهد آورده و یا ضمن گفت و گو از فتنه غز... از مرثی خاقانی چند بیتی نقل کرده‌اند...» (کندلی: ۱۳۷۸، ۴۰).

خاقانی در طول عمر- از جوانی تا کهولت- آرزوی سفر خراسان را در سر داشته و این خواست در دوران مختلف زندگی شاعر چهار بار بیش از پیش شکل جدی به خود گرفته و او با قطعیت تمام در فکر این سفر بوده و این امیال به طور آشکار در اشعارش به چشم می‌خورد؛

الف: در سال ۵۴۴ در اوانی که خاقانی ۲۲-۲۳ سال داشت ...

ب: در حدود سال‌های پس از ۵۶۸ است که خاقانی دوست داشته به دربار سلطان تکش برود.

ج: مرحله سوم هم مصادف سال‌های سکونت او در تبریز است.

د: مرحله چهارم هم مصادف با سال‌های ۵۸۰ هجری است. (کندلی: ۱۳۷۸، ۵۴)

در دیوان خاقانی سه قصیده (خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳، ۲۹۴، ۴۰۵) و دو قطعه وجود دارد (همان: ۹۱۰، ۹۲۱) که در آن‌ها مستقیماً این شوق آتشین برای سفر به خراسان بیان شده و این‌که به دلایلی به او اجازه این سفر را نداده‌اند؛ هم‌چنین در مقدمه عربی یکی از قصایدش اشاره وار بدان می‌پردازد (همان: ۹۴۸) و علاوه بر همه این موارد در لابه‌لای اشعارش به مناسبت حمله غزها و یا موارد دیگر به خراسان نیز اشاراتی دارد (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۳۷-۴۰).

خاقانی چنان شیفته خراسان است که می‌گوید به عشق خراسان وطن را فراموش می‌کنم؛

دلم از عشق خراسان کم اوطان بگرفت و این دل و عشق به اوطان شدنم نگذارند

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۴)

ترک اوطان ز پی قصد خراسان گفتم / عوض سلوت اوطان به خراسان یابم
(همان: ۲۹۶)

خاقانی سخن خود را در خراسان پراکنده می‌داند:

بوی مشک سخنم مغز خراسان بگرفت / می‌رود بوی گر ایشان شدنم نگذارند
(همان: ۱۵۴)

«این اشتیاق خواه از شنیدن آوازه سلطان سنجر سلجوقی و به امید صلها و انعام‌های او برخاسته باشد خواه از نفرت و بیزاری شاعر از مولد و موطن خود، خواه از چیز دیگر، آنچه مهم است، تپش دل شاعر در هوای رفتن به خراسان است که انگیزه سرودن قصاید و اشعار دلنشین و پر محتوایی شده است» (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۳۷). با توجه به این که در بیست و چهار سالگی خاقانی، شاعری هم‌چون رشیدالدین وطواط از آن سوی خراسان او را در شعر و شاعری می‌ستاید (رشیدالدین وطواط، ۱۳۳۹: ۲۴-۲۶)، این سخن چندان گزافه نیست؛ تا جایی که خاقانی در جواب رشیدالدین نیز شعری می‌سراید (خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۹).

غفارکندلی درباره سال‌های پایانی شاعر یادآوری می‌کند که «در این سال‌ها، آوازه خاقانی خراسان را در نوردیده و به اقضا نقاط ترکستان رسیده بود و حتی به خاک کشور چین رخنه کرده بود» (کندلی، ۱۳۷۴: ۵۹۸).

دلایل خاقانی در اشتیاق سفر به خراسان

اما این همه شور و اشتیاق برای سفر به خراسان از کجا ناشی می‌شده است؛ آیا این موضوع فقط یک غلاقه خاص شخصی است یا مسایلی فراتر از آن؟ برای این مسئله دلایل گوناگونی را می‌توان بیان کرد که برخی از آنها با توجه به دیوان خاقانی بدین قرار است:

خاقانی شعر خود را در خراسان دارای ارج و بهای بهتری می‌داند.

نیست بستان خراسان را چون من مرغی / مرغم اوخ سوی بستان شدنم نگذارند
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳)

تا جایی که حتی نظم و نثر خود را در خراسان (و عراق) برتر هم می‌داند:

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق / کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام
(همان: ۲۵۸)

هم‌چنین (همان: ۳۵۰)؛ در جایی دیگر از این که خود را در میان خروسان (شاعران) خراسان نمی‌بیند، گله‌مند است.
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۴)

آرزوی زیارت امام رضا و بسطام (و شاید هم فردوسی در طوس).

در ره دمی به تربت بسطام برزیم / وز طوس و روضه آرزوی جان برآورم
(همان: ۹۱۰)

هم‌چنین (همان: ۱۵۴)؛ آقای جلیل تجلیل در بیان اشتیاق خاقانی به خراسان بر زیارت تربت پاک رضا تأکید کرده است؛ «خاقانی دل‌باخته خراسان و شیفته زیارت مرقد پاک حضرت ثامن‌الائمه (ع) بوده و چکامه‌های بلندی در این معنی سروده است...» (تجلیل، ۱۳۶۳: ۸۱).

بر سر روضه معصوم رضا / شبه رضوان شوم ان‌شاءالله
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۰۶)

آزردگی از زادگاه و هم‌شهریان و به خصوص شروانیان.

در تحفه العراقین زمانی که آفتاب را مورد خطاب قرار می‌دهد می‌گوید:

تو خسته ماتم خراسان / من بسته دار ظلم شروان
(خاقانی: ۱۳۳۳، ۲۹)

خراسان محل علم و دانش و حکمت یزدان و ادیان.

من همه حکمت یزدان به خراسان یابم
من طراز همه ادیان به خراسان یابم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۹۷)

گویی از خاک خراسان به در افتاد این حکم
جنس این علم ز دیباچهٔ ادیان به در است

علاوه بر این مسایل که بر اساس دیوان خاقانی ذکر شد، احتمالاً مسایل مالی و بازار مناسب آن‌جانب در این شوق بی‌تأثیر نبوده است. این مسئله را یان ریپکا به طور گذارا مطرح کرده است (ریپکا، ۱۳۵۴: ۳۲۲، ۳۲۴)؛ علی‌دستی هم بدین مسئله اشاره می‌کند؛ «از محیط کوچک شروان به تنگ آمده خیال کرده به آن خطه وسیع روی آورد که عنصری و فرخی و منوچهری به نام و دولت رسیده‌اند. بیزاری از دایره خفقان آور شروان، دورنمای خراسان و شوکت سلجوقیان را به شکل دیگری جلوه گر و تپش‌انگیز می‌سازد و زبان او را بدین آرزو می‌گشاید» (دستی، ۱۳۶۴: ۲۲۸)

شیوه‌های پرداختن خاقانی به خراسان

خاقانی بیشتر به صورت شاعرانه به خراسان می‌پردازد؛ در واقع او یا خراسان را در تقابل با شهرهای دیگر به کار می‌برد و یا این که با توجه به خورشید که در خراسان طلوع می‌کند نگرش‌هایی شاعرانه را مطرح می‌کند و گاهی نیز البته به منع والی ری اشاره می‌کند که او را از رفتن به خراسان منع کرد.

تقابل خراسان و برخی شهرها:

۱-۱- خراسان و ری:

ز آن که جان بود آرزومندش مرا
(همان: ۸۱۷)

من به ری عزم خراسان داشتم

هم‌چنین: (همان: ۲۹۷، ۱۵۴، ۱۵۳، ۹۱۰).

۱-۲- خراسان و عراق:

وای خراسان عمرک‌الله سخت مشتاقم تو را
(همان: ۲)

ای عراق الله جارک سخت مشعوفم به تو

هم‌چنین (همان: ۱۵۳، ۲۹۵، ۴۱۵، ۷۹۷، ۸۹۴، ۹۵۸). در منشآت گوید: «کوچش از جهان تاکجاست؟ از میان خانهٔ مغرب و قیروان به خطهٔ عراق و خراسان» (خاقانی: ۱۳۴۹، ۱۱۶۱)

۱-۳- خراسان و اصفهان:

وای صفاهان تو را جمال نماند
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۶۲)

ای خراسان تو را شهاب برفت

www.anjomanfarsi.ir

۱-۴- خراسان و شروان:

آب‌خور آسان به خراسان طلب
(همان: ۷۴۴)

مشرب شروان ز نهنگان پر است

۱-۵- خراسان و بابل:

گاهواره بابل و مولد خراسان دیده‌اند
(همان: ۳۷۰)

خادمانش بر دو طفلانند اتابک و آن دو را

هم‌چنین: (همان: ۹۳ و ۱۳۹ و ۲۵۴ و ۴۵۵). در تحفهٔ العراقین خطاب به آفتاب گوید:

گه بابل جوی و گه خراسان
(خاقانی: ۱۳۳۳، ۱۷۶)

ای در حرکات وصل و هجران

۱-۶- خراسان و تبریز:

باز تبریز به فرمان شدنم نگذارند

گیر فرمان ندهندم به خراسان رفتن

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳)

۷-۱- خراسان و غزنین:

ایران به تو شد حسرت غزنین و خراسان
چون گفته من رشک معزی و سنایی
(همان: ۴۳۸)

۸-۱- تقابل خراسان و یمن (همان: ۲۹۵) و یا طبرستان و یونان و گرگان. (همان: ۲۹۷).
خراسان محل طلوع خورشید:

قدرش عراقیان چه شناسند کز سخن
چون آفتاب امیر خراسان شناسمش
(همان: ۸۹۴)

هم‌چنین: (همان: ۶۴۹).

ماتم برای خراسان: حمله غزا به خراسان و ماتم برای آن سرزمین و دانشمندان آن از جمله مواردی است که خاقانی در یادکرد خراسان از آن نام می‌برد.

۳-۱- حمله غزا: با حمله غزا امنیت از خراسان رخت بربست.

آن کعبه وفا که خراسانش نام بود
عزمت که زی جناب خراسان درست بود
اکنون به پای پیل حوادث خراب شد
بر هم شکن که بوی وفا ز آن جناب شد
(همان: ۱۵۷)

۲-۳- مرثیه برای امام یحیی:

خاقانیا به سوگ خراسان سیاه پوش
کاصحاب فتنه گرد سوادش سپاه برد
(همان: ۸۷۱)

هم‌چنین: (همان: ۷۱۱).

در اشاره به سنجر: سنجر شاه مقتدر که در خراسان بوده در یادکردهای خاقانی از خراسان در برخی از اشعار حضور دارد و در برخی موارد، در یادکرد خراسان و سنجر نوعی التزام وجود دارد.

آهسته‌تر نه ملک خراسان گرفته ای
آسوده تر نه رایت سنجر شکسته‌ای
(همان: ۶۹۵)

در اشاره به منع والی ری در رفتن به خراسان: از مهم‌ترین مواردی که از خراسان در شعر خاقانی یاد می‌شود، زمانی است که خاقانی اشاره می‌کند که او را از رفتن به خراسان باز داشته‌اند.

www.anjomanfarsi.ir
والی ری کز خراسان رفتنم
منع کرد آن نیست آزاری مرا
(همان: ۸۱۳)

هم‌چنین: (همان: ۸۱۷).

بازداشتن خاقانی از رفتن به خراسان از مهم‌ترین دغدغه‌های شعر خاقانی است که خاقانی چند شعر جداگانه در همین زمینه سروده است (همان: ۱۵۳، ۲۷۱، ۴۰۵).

ناصر خسرو و خراسان

درباره خراسان و ناصر خسرو گفتن این نکته ضروری است که ناصر خسرو خود خراسانی بوده است؛ او، آن‌چنان که از سفرنامه بر می‌آید، به شهرهای بسیاری مسافرت کرده و با مناطق بسیاری آشناست. شهرهایی که ناصر خسرو به آن‌ها سفر کرده است «در نتیجه تحول اندیشگی به قصد سفری دور و دراز خانه و کاشانه و دیار خود را ترک کرد و از قسمت‌های شمال و غربی ایران رهسپار شام و آسیای صغیر (ترکیه و عراق) و فلسطین و مصر و جزیره‌العرب (عربستان) شد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۱: ۱۹).

ناصر خسرو پس از بازگشت از سفر خود و گرایش به مذهب اسماعیلی و تبلیغات خود از خراسان که زادگاه

اصلی‌اش بود، تبعید شد و مدت‌ها در یمگان به سر برد؛ اما عشق به سرزمین خراسان هیچگاه او را به حال خود رها نکرد؛ او از این‌که می‌دید خراسان عرصه‌ی تاخت و تاز ترکمانان شده، ناراحت بوده و در شعرهایش از این موضوع گله بسیار داشته است.

برای بررسی آرا و عقاید و احساسات او درباره‌ی خراسان، اشاره به جایگاه جغرافیایی خراسان و دوری از خلافت بغداد بسیار مهم است؛ حتی گرایش خود ناصر خسرو به مذهب فاطمی را هم می‌توان به نوعی وابسته به این عامل دانست چنان‌که علی دشتی می‌گوید: «این نکته تاریخی را نباید فراموش کرد که خراسان بیش از سایر نقاط ایران، عرصه‌ی ظهور حوادث بوده، طغیان‌ها، پیدایش امرای ایرانی و شیوع مذهب اسماعیلی در این سرزمین از هر کجای دیگر چشم‌گیرتر است. آیا علت این امر دوری از مرکز خلافت، خودکامگی امرای عرب، تعدی به مال و جان مردم، مصادره و تصرف املاک، تفتیش عقاید و سخت‌گیری بر معتقدات، و روش خودسرانه و غیر منصفانه در جمع‌آوری مالیات بوده که روی هم رفته موجبات نارضایتی عامه را فراهم کرده که یکی از آثار آن نیز نشر و شیوع مذهب فاطمی است، یا عوامل دیگری نیز در ایجاد چنین مرکزیت بحران‌زا و حادثه‌انگیزی اثر داشته است» (دشتی، ۱۳۶۲: ۱۰۶).

خراسانی‌های ناصر خسرو

ناصر خسرو در پنج قصیده مستقیماً درباره‌ی خراسان و زندانی بودن خود در یمگان شعر سروده است (ناصر خسرو: ۱۳۸۴، ۱۱۶، ۱۹۵، ۳۴۷، ۴۰۰، ۴۳۵)؛ علاوه بر این‌ها در لابه لای بسیاری از اشعار دیگر خود نیز اشارت گوناگونی به آوارگی خود در یمگان و اشتیاق به دیدار دوباره‌ی خراسان را بیان کرده است. البته در سفرنامه بحثی از آوارگی نشده و بنابراین اشارات ناصر خسرو در سفرنامه را نمی‌توان درباره‌ی خراسان با دیوان اشعار او مورد مقایسه قرار داد.

دلایل پرداختن ناصر خسرو به خراسان

ناصر خسرو خود، خراسانی بوده و طبیعی است که اشاره به خراسان در اشعار او فراوان باشد؛ اما همین اشاره‌ها نیز دلایلی دارند که به اهم آن‌ها اشاره می‌شود. اصل ناصر خسرو خراسانی است.

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
گرچه مرا اصل خراسانی است از پس پیری و مهی و سری... (همان: ۵۶)

ناصر خسرو خود را حجت خراسان می‌داند و خود را در برابر هدایت مردم مسؤول می‌داند او هم‌چنین خود را سفیر خراسان می‌داند (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۴۶) و گاهی هم خود را صاحب جزیره‌ی خراسان می‌داند. (همان: ۸۶). در اشاره به نشر اشعار خود در خراسان: شعر ناصر خسرو در سرزمین خراسان مشهور بود و شاعر در مواردی چند به این موضوع اشاره کرده است.

۱-۳- ناصر خسرو در خراسان مشهور است و همه شعرش را می‌شناسند.

تو خداوند چو خورشید به عالم سمری هم‌چنین بنده‌ی زارت به خراسان سمر است (همان: ۳۱۸)

۲-۳- در جایی می‌گوید که با شعرهایش خراسان را مثل بازار چین کرده است.

خراسان چو بازار چین کرده‌ام من به تصنیف‌های چو بازار چینی (همان: ۱۷)

۳-۳- هم‌چنین اشاره دارد که اهل خراسان ناصر خسرو را به عنوان شاعر و کاتب می‌شناسند.

از اهل خراسان چه گویندمان که گویند: «ما کاتب و شاعریم؟» (همان: ۵۰۵)

۴-۳- در خطاب به شعرفروشان خراسان شعر خود را برتر از همه می‌داند (همان: ۴۴۷).

شیوه‌های پرداختن ناصر خسرو به خراسان

در کنار دلایلی که ناصر خسرو برای اشاره به خراسان در اشعار خود دارد، او از شیوه‌های گوناگون برای اشاره به خراسان در اشعارش بهره می‌گیرد؛ از جمله:
در اشاره به حجت خراسان بودن خود. ناصر خسرو خود را منصوب خلیفه‌ی فاطمی می‌داند، که او را به عنوان حجت خراسان معرفی کرده است. این مطلب در دیوان او فراوان به چشم می‌خورد.
خاک خراسان پر از دیو است.

خاک خراسان چو بود جای ادب معدن دیوان ناکس اکنون شد
(ناصر خسرو: ۷۹)

این موضوع از مضمین تکراری در دیوان ناصر خسرو است و بارها بدان اشاره شده است. در این که خراسان قبلاً ملک سلیمان بوده و حالا از آن دیوان است (همان، همان‌جا) و (همان: ۱۱۸). او خود را در میان دیوان اسیر می‌بیند (ناصر خسرو: ۲۴۲) و این که از نزد دیوان هزیمت شده و به یمگان پناه گرفته است (همان: ۳۴۷). ناصر خسرو اعتقاد دارد خراسان را دیوان از دست مردم خراسان ستانده‌اند (همان: ۴۰۲).
خراسان محل دونان است.

خراسان جای دونان گشت، گنجد به یک خانه درون آزاده با دون
(ناصر خسرو: ۱۴۴)

و این که همین دونان ناصر خسرو را از خراسان بیرون کرده‌اند (همان: ۱۴۴).
خراسان میزبان ابلیس است.

بر اهل خراسان فراخ شد کار امروز که ابلیس میزبان است
(همان: ۱۹۱)

هم‌چنین: (همان: ۳۰۸ و ۴۱۷) و یا این که می‌گوید خراسان در چنگ خیل ابلیس است. (همان: ۴۱۲) و این که دجال بر خراسان مسلط شده است. (همان: ۳۳۲)
در اشاره به ترکانی که بر خراسان مسلط شده‌اند.

ترکان به پیش مردان زاین پیش در خراسان بودند خوار و عاجز هم‌چون زنان سرایی
امروز شهرم نایب‌د آزاده زادگان را کردن به پیش ترکان پشت از طمع دو تایی
(همان: ۳۳۲)

هم‌چنین: (همان: ۴۰۲ و ۱۹۱).

در اشاره به میر خراسان و سلطان خراسان.

نه میر خراسان پسندد او را هن شاه گرگان نه میر جیلان
(همان: ۱۵۶)

هم‌چنین: (همان: ۱۴۵ و ۱۹۷).

۱-۷- اهل خراسان تبعیدش کرده‌اند. این اشاره از مهم‌ترین اشارات در دیوان ناصر خسرو محسوب می‌شود.

نبینی کز خراسان من نشسته پست در یمگان همی آید سوی من یک به یک هر چه همی باید
(همان: ۴۰)

۲-۷- و در قصیده مشهور دیگری می‌گوید که پانزده سال در یمگان بوده است:

پانزده سال برآمد که به یمگانم چون و از بهر چه زیرا که به زندانم

(همان: ۱۹۵)

۷-۳- و یا این که خاک خراسان ناصر خسرو را نمی‌پذیرد.

گر خاک خراسانت نپذیرفت مخور غم خشنودی ایزدت به از خاک خراسان

(همان: ۴۸۷)

۷-۴- در جای دیگر می‌گوید که ترکان، او را از خراسان تبعید کرده‌اند؛

منگر به سخن‌های او ازیرا ترکانش براندند از خراسان

(همان: ۱۵۶)

گاهی به خراسان سلام می‌فرستد.

سلام کن ز من ای باد مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را

(همان: ۱۱۶)

خویشانش در خراسان از او رمیده شده‌اند.

چه کردم که از من رمیده شدند همه خویش و بیگانه بر خیره خیره؟

(همان: ۴۰۰)

۱۰-۱- در خراسان بهترین مداح آل علی است.

خاطر من ز مدحت‌ها را [خطاب به علی (ع)] در خراسان بی‌خیانت زرگر است

(همان: ۳۵)

۱۰-۲- و می‌گوید که به خاطر دوستی آل رسول در یمگان تبعید شده است:

دوستی و عترت و خانه رسول کرد مرا یمگی و مازندری

(همان: ۵۶)

ناصر خسرو گویا دوران آل سامان را برای خراسان بهتر می‌داند؛ زیرا می‌گوید که خراسان بعد از آل سامان دگون شد.

خراسان ز آل سامان چون تهی شد همه دیگر شدش احوال سامان

(همان: ۱۰۸)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
پس از آن که خراسان دست به دست می‌شود، آن را به خراسی تشبیه می‌کند که هر لحظه دست کسی است (همان: ۱۱۷).

گاهی خاک خراسان را نحس می‌داند.
www.anjomanfarsi.ir

به خاصه تو ای نحس خاک خراسان پر از مار و کژدم یکی پارگینی

(همان: ۱۶)

و از این روی معتقد است که نهال شومی در خاک خراسان روییده شده است (همان: ۱۰۸).

اهریمن وفا و امنیت را از خراسان برداشته است.

به خراسان تا فرش بگسترده‌است گرد کرده‌است از او عهد و وفا دامن

(همان: ۳۶)

ناصر خسرو قهر کرده غوغاست.

ای حجت زمین خراسان تو هر چند قهر کرده غوغایی

(همان، ۱۳۸۴: ۸)

و در اشاره به جهال خراسان اشاراتی دارد (همان: ۲۳۴). در جای دیگر این غوغایان را ستوران می‌نامد و سخن خود را در شأن ستودان خراسان نمی‌داند (همان: ۴۶۵).

ناصر خسرو ادعا می‌کند که در خراسان دین را از دعوی شسته است.

در دین به خراسان که شست جز من رخساره دعوی به آب برهان
(همان: ۱۵۷)

کسی در خراسان به یاد آل مصطفی نیست.

کس نیارد یاد از آل مصطفی در خراسان از بنین و از بنات
(همان: ۳۲۵)

در رنج‌ها و مصایب خود گوید:

نکرد از جملگی اهل خراسان کسی زاو بیشتر با دهر پیکار
(همان: ۱۹)

مقایسه‌ای میان خراسانی‌های ناصر خسرو و خاقانی

با بررسی اشعار ناصر خسرو و خاقانی می‌توان به برخی شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیز پی برد؛ از وجوه شباهاتی که می‌توان در زمینه هر دو شاعر بیان کرد این است که: شعر هر دو شاعر در خراسان مشهور بوده است. هر دو آرزوی بودن در خراسان را دارند. از وجوه تفاوت‌هایی که در شعر هر دو شاعر وجود دارد نیز این موارد را می‌توان بر شمرد: ناصر خسرو به دلایل مذهبی از خراسان تبعید شده و خاقانی را شاه سروان و حاکم ری اجازه رفتن به خراسان نمی‌دهند.

خاقانی در بیشتر موارد از خراسان به عنوان محل طلوع خورشید اشاره دارد و حال آن‌که ناصر خسرو از این منظر چندان به خراسان نمی‌پردازد.

خاقانی همیشه به نیکی از خراسان یاد می‌کند و ناصر خسرو غالباً به بدی و در موارد اندکی است که ناصر خسرو از خراسان به نیکی یاد می‌کند؛ مثلاً جایی که خراسان را مهد علم و زهد می‌داند. (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۹۲). خاقانی تا جایی از خراسان به نیکی یاد می‌کند که در یکی از خراسانی‌هایش آن‌جا را با کعبه و قرآن مقایسه می‌کند:

یا جنابی است چنان پاک و من آلوده چنین با جنابت سوی قرآن شدنم نگذارند
یا من آن پیل غریوان در ابره‌هام که سوی کعبه دیان شدنم نگذارند
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳)

و اوج این تشبیه در خراسانی دیگری است که می‌گوید:

نزد من کعبه کعبه است خراسان که ز شوق کعبه را محرم گردان به خراسان یابم
(همان: ۲۹۵)

نتیجه‌گیری:

در اشعار ناصر خسرو و خاقانی اشعاری در شوق خراسان وجود دارد؛ با این‌که در این زمینه میان دو شاعر تا حدودی شباهت‌هایی نیز وجود دارد؛ اما پرداختن دو شاعر به مسأله خراسان با یک‌دیگر تا حدودی متفاوت است؛ این تفاوت‌ها ناشی از جهان‌بینی‌های متفاوت دو شاعر نسبت به جهان است و دلیل دیگر این تفاوت‌ها این است که جغرافیای زیستی هر دو تن متفاوت بوده است؛ ناصر خسرو خود اهل خراسان بوده و بعدها از آن‌جا اخراج شده است و به همین دلیل غالباً از مردم خراسان به نیکی یاد نمی‌کند و در عوض خاقانی هیچ‌گاه خراسان را ندیده و همیشه زمانی که از آن‌جا یاد می‌کند، گویی بهشت موعود خود را توصیف می‌کند و هیچ‌گاه به بدی از آن یاد نمی‌کند.

فهرست منابع:

- تجلیل، جلیل: ۱۳۶۳، «توصیف کعبه و مدینه و خراسان در شعر خاقانی»، مشکوه، ش ۵، صص ۷۳-۸۶.
- حموی بغدادی، یاقوت: ۱۳۸۳، معجم البلدان (ج ۲)، ترجمه علینقی منزوی، معاونت پژوهشی-پژوهشکده باستان‌شناسی معاونت معرفی و آموزشی، چاپ اول، تهران.
- خاقانی، بدیل بن علی: ۱۳۸۵، دیوان، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ هشتم، تهران.
- خاقانی، بدیل بن علی: ۱۳۳۳، تحفه‌العراقین، به اهتمام، تصحیح و حواشی و تعلیقات، دکتر مهدی قریب، چاپخانه سپهر، چاپ اول، تهران.
- خاقانی، بدیل بن علی: ۱۳۴۹، منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران.
- دشتی، علی: ۱۳۶۴، خاقانی شاعری دیر آشنا، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، تهران.
- دشتی، علی: ۱۳۶۲، به کوشش مهدی ماحوزی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، تهران.
- رشیدالدین وطواط: ۱۳۳۹، دیوان، با مقدمه، مقابله و تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه بارانی، چاپ اول، تهران.
- ریپکا، یان: ۱۳۵۴، تاریخ ادبیات ایران (از دوران باستان تا قاجاریه)، ترجمه عیسی شهبانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، تهران.
- فخرالدین گرگانی: ۱۳۳۷، ویس و رامین، به اهتمام محمد جعفر محجوب، بنگاه نشر اندیشه، چاپ اول، تهران.
- قلی‌زاده، خسرو: ۱۳۸۷، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه، چاپ اول، تهران.
- کندلی، غفار: ۱۳۷۸، «خاقانی و آرزوی سفر خراسان»، ساغری در میان سنگستان (مجموعه مقالات درباره زندگی، انیسه و شعر خاقانی)، به اهتمام جمشیدعلیزاده، نشر مرکز، چاپ اول، تهران.
- کندلی هریسچی، غفار: ۱۳۷۴، خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او، ترجمه میرهدایت حصار، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران.
- لسترنجف گای: ۱۳۸۳، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، تهران.
- مرتضوی، منوچهر: ۱۳۴۷، کیفیت استفاده از منابع ادبی برای مسائل تاریخی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، پاییز ۱۳۴۵، ش ۷۹، صص ۲۶۰-۲۷۲.
- معدن‌کن، معصومه: ۱۳۷۸، نگاهی به دنیای خاقانی (جلد ۳)، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران.
- معدن‌کن، معصومه: ۱۳۷۵، نگاهی به دنیای خاقانی (جلد ۱)، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران.
- ناصر خسرو: ۱۳۸۴، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی/مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، تهران.
- ناصرخسرو: ۱۳۷۱، سفرنامه، تصحیح جعفر شعار، نشر قطره، چاپ اول، تهران.